بازخوانی وقایعی که منجر به نگارش نامه ششم فروردین ۶۸ امام خمینی(ره) به قائم‌مقام رهبری شد

منتظری در دوربرگردان تاریخ

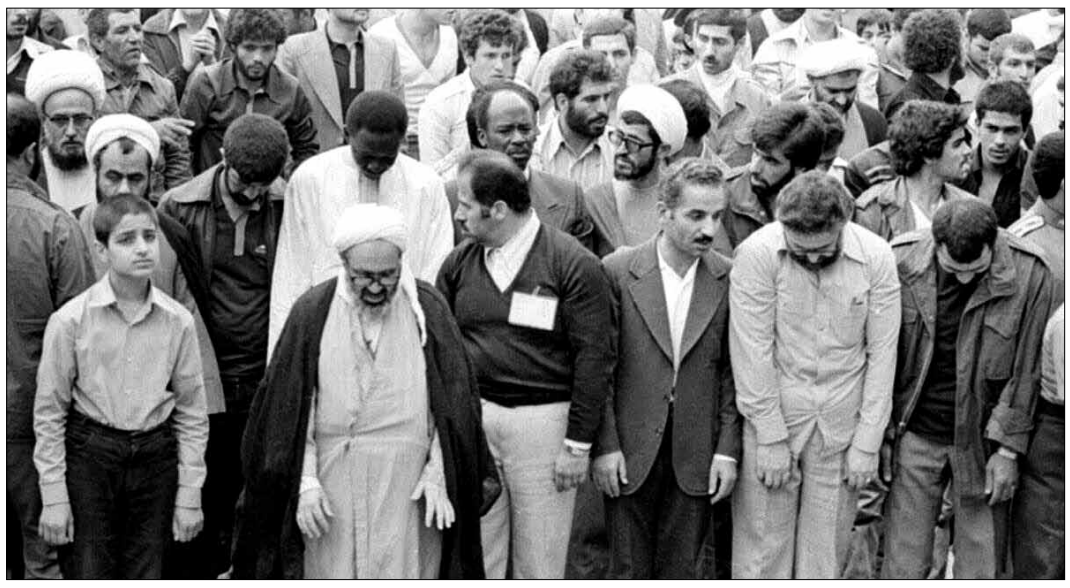

این روزها و در حالی که در آستانه سی‌امین سالگرد نامه مشهور امام خمینی(ره) خطاب به قائم‌مقام وقت رهبری، مرحوم منتظری قرار داریم، سخنان یکی از نمایندگان مجلس در جریان مصاحبه‌ای اینترنتی و تشکیک در صحت نامه مذکور بحث‌های قدیمی پیرامون این نامه را تا حد زیادی زنده کرد. هرچند که گفته تکراری علی مطهری این بار مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره) را نیز به واکنش واداشت تا ۴ سند قاطع را که بیانگر شهادت صریح حاضران در جلسه شامگاه ۶ فروردین سال ۶۸ (شب هفتم فروردین) در حضور حضرت امام خمینی(ره) و مرحوم یادگار حضرت امام است منتشر کند و باز خط بطلانی به این شبهه قدیمی بکشد اما بهانه‌ای برای تکرار مباحثی قدیمی شد. در این میان طرح شدن مجدد مباحث پیرامون صحت نامه امام(ره) به مرحوم منتظری فرصتی را به دست داد تا بتوانیم به بازخوانی وقایع منجر به آن نامه در ۲ محور اصلی «پرونده مهدی هاشمی» و «تاثیرپذیری منتظری از نهضت آزادی» به عنوان ۲ مورد از تاثیرگذارترین بخش‌های تاریخ انقلاب اسلامی بپردازیم.

راه طی شده جنگ

تاثیرپذیری منتظری از لیبرال‌ها را می‌توان یکی از محوری‌ترین هشدارهایی دانست که امام(ره) پیرامون آینده سیاسی به او داده بود. ارتباط حسنه «نهضت آزادی» به عنوان مهم‌ترین گروه فعال سیاسی لیبرال در دهه ۶۰ با قائم‌مقام رهبری را می‌توان از مهم‌ترین دال‌ها بر صحت این ادعا دانست. در میان ارتباط شخصی و جریانی که وجود داشته است، تاثیرپذیری عجیب منتظری از نهضت آزادی را می‌توان در قالب نظراتش پیرامون مساله «جنگ تحمیلی» و ادامه آن جست‌وجو کرد.

انداختن نگاهی کوتاه اما تطبیقی بین مواضع نهضت آزادی و خطبه معروف بهمن ۶۷ منتظری تا حد زیادی می‌تواند روشنگر این مساله باشد که چگونه فضای کانالیزه شده بیت ایشان با قبول یکباره مواضع این گروه آنها را در دهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی تکرار کرده است. در بخشی از بیانیه تند و تخریبی «پایان عادلانه جنگ بی‌پایان» نهضت آزادی آمده بود: «آیا هر ناظر بی‌طرف به این جمع‌بندی نمی‌رسد که جنگ میان عراق و ایران، که بنا به قول و قبول خود آقایان جنگی است تحمیلی، چون از هر جهت به سود ابرقدرت‌های غرب و شرق و اسرائیل جریان داشته است، همگی با میل و رغبت تمام، آتش‌بیار معرکه و خواهان سرسخت ادامه آن شده‌اند؟ وقتی بی‌اعتنایی و مخالفت مقامات ما یا پیشنهادهای‌واقعی یاساختگی صلح‌رامی‌شنیدند یا شعارهای شیرینی نظیر «جنگ‌جنگ تا پیروزی» و «جنگ‌جنگ تا رفع فتنه در عالم» از ایران به گوششان می‌رسید، آیا در خلوت و خاطر خود نمی‌گفتند «جانا سخن از زبان ما می‌گویی؟» ما البته تهمت نمی‌زنیم که متولیان ما مزدوران و مجریان سیاست بیگانگان هستند ولی اگر تعصب و تکبر وجود نداشت و انحصار و اختناق و استبداد بر جمهوری اسلامی ایران سایه نینداخته بود تاریخ قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی تکرار نمی‌گردید». حال با بازخوانی بخشی از مواضع منتظری تنها ۲ ماه پیش از برکناری‌اش از قائم‌مقامی رهبری می‌توان به نگاهی روشن در این باره رسید. وی در خطبه ۲۲ بهمن ۶۷ با مقصر دانستن ایران در جریان جنگ مدعی می‌شود: «باید حساب کنیم در ظرف این ۱۰ سال که آنها جنگ را به ما تحمیل کردند آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه؟ دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند آنها پیروز از کار درآمدند؟ چقدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چقدر جوان‌هایی را از دست دادیم که هرکدام یک دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد... ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می‌دانستیم نمی‌توانیم آن را انجام دهیم، شعارهایی دادیم که دنیا را از خودمان ترساندیم... جامعه ایران که انقلاب کرده و مسؤولین که سر کارند، حساب کنند که ما در اول انقلاب چه داشتیم و تا کجا بودیم و به چه رسیده‌ایم، اگر اشتباهاتی داشته‌ایم جبران کنیم. ما خیلی جاها لجبازی کردیم و گوش به حرف و تذکرات افراد عاقل در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و اعلامیه‌های خارج و داخل که راهنمایی و وساطت می‌کردند در بعضی مسائل ندادیم».

پس از این سخنان منتظری بود که در فاصله‌ای کوتاه امام(ره) در واکنشی مستقیم به منتظری اعلام کردند: «من در اینجا از مادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل‌های غلط این روزها رسماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه فرع آن بوده است. ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان و تکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نمود. و خوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید ننمودند، آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرده است، آیا از اینکه به وظیفه خود عمل کرده است نگران باشد؟ نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند».

راز فرزندخوانده!

«مهدی هاشمی» را به جهات مختلف می‌توان شاه‌کلید پرونده مرحوم منتظری دانست؛ چه از آن رو که اقدامات و اعترافات او موید همه پیش‌فرض‌های مطرح شده پیرامون قائم مقام رهبری در میانه دهه ۶۰ بوده است و چه از این جهت که می‌توان آن را یکی از علنی‌ترین مصادیق اختلافات منتظری با امام(ره) و عمده مسؤولان وقت کشور دانست. دیگر نکته‌ای که مساله مهدی هاشمی را تبدیل به یکی از مهم‌ترین محورهای شخصیت‌شناسی منتظری کرده است، وجود اجماعی حداکثری در نظرات اشخاص گوناگون نسبت به وی است، از این جهت عجیب نبود که حتی احمد منتظری به‌عنوان فرزند و وارث حسینعلی منتظری نیز در گفت‌وگویی که چندی پیش انجام داد، مهدی هاشمی را مهم‌ترین نقطه ضعف پدر خود در طول حیات سیاسی‌اش دانست؛ نقطه ضعفی که البته فراتر از یک نسبت خانوادگی (برادر داماد منتظری) حامل حد بالایی از تعصب فردی نیز شده بود. اشاره مستقیم امام(ره) به مرحوم منتظری در نامه مشهور و مورد بحث ۶ فروردین ۶۸ پیرامون مواضع متعصبانه او درباره مهدی هاشمی تا حد زیادی گویای این پیش‌فرض است که نوع مواجهه منتظری با وی را می‌توان به‌عنوان الگوی رفتار سیاسی او در جهت‌شناختی تاریخی دانست.

■ **قاتلی که اسلحه ایدئولوژی‌اش بود**

شاید نخستین و البته مهم‌ترین شاخصه‌ای که برای معرفی مهدی هاشمی بتوان مورد استفاده قرار داد، سابقه و باور قلبی وی برای مشروعیت‌بخشی به «ترور» در جریان آنچه تفکر انقلابی می‌نامید دانست. تجربه ترور فجیع مرحوم شمس‌آبادی در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی هرچند که او را روانه زندان کرد اما آنچه هیچ‌گاه تغییر نکرد ایمان او به برداشتن هر سد راهی از مقابل خود با توسل به اسلحه و ترور بود. بر این مبنا پس از پیروزی انقلاب اسلامی مهدی هاشمی تحت حمایت‌های گسترده و بی‌حد و حصر آیت‌الله منتظری خود را بر بدنه انقلابیون تحمیل کرد. در واقع نسبت خویشاوندی آیت‌الله منتظری با مهدی هاشمی و اعتماد زائل‌نشدنی او، مانع هرگونه اقدام قانونی علیه سیدمهدی هاشمی شده بود. وی به‌رغم اینکه به عنوان یک مجرم یا لااقل متهم شناخته می‌شد، در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری توانست تا احراز مسؤولیت واحد نهضت‌های سپاه پاسداران ارتقا یابد. وی در این سمت با سیاست‌های نظام مقابله کرد و باعث اختلال در روابط خارجی با سایر دولت‌ها شد که مجموعه عملکرد وی باعث انحلال این واحد و اخراج او از سپاه پاسداران شد. وی از آغاز تأسیس واحد نهضت‌ها تا زمان اخراجش از سپاه هرگونه وسایل مورد نیاز خود اعم از اسلحه، مهمات، اسناد و مدارک و... را از این نهاد خارج و مخفی کرده بود. مهدی هاشمی بار دیگر قهدریجان را پایگاه خود قرار داد و تلاش کرد تا سازمانی از نیروهای مسلح را در لنجان سفلی تأسیس و در مقابل سپاه اصفهان ایستادگی کند که این امر موجب درگیری در این منطقه و کشته و زخمی شدن ده‌ها نفر شد. پروژه قتل‌های باند مهدی هاشمی پس از انقلاب اسلامی نیز به قوت سابق ادامه یافت که ترور مهندس عباس بحرینیان، مسؤول کمیته‌های انقلاب اصفهان در دی‌ماه ۱۳۵۸ از مهم‌ترین این قتل‌ها به شمار می‌رفت.

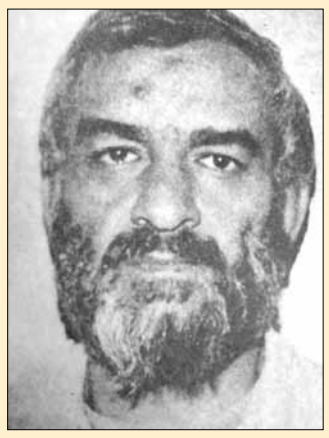

■ **حامی پولادین سیدمهدی**

با این همه ادامه فعالیت‌های نامحسوس وی از یک سو و رو شدن پرونده سوابقش از سوی دیگر باعث شد اسناد زیادی دال بر خیانت‌های وی جمع‌آوری شود که همه این اسناد در مسیر رسیدگی به سد محکمی که «قائم مقام رهبری» بود برخورد می‌کرد.

حجت‌الاسلام ری‌شهری، وزیر اطلاعات وقت با اشاره به حمایت عجیب منتظری از مهدی هاشمی، می‌گوید: «نخستین بار که موضوع مهدی هاشمی را با آقای منتظری مطرح کردم روزهای پایانی سال ۱۳۶۴ بود. در ملاقاتی که در اتاق مطالعه ایشان برگزار شد، تلاش کردم ماجرای مهدی هاشمی را به میان کشیده و با ایشان در این باره گفت‌وگو کنم. خلاصه کلام این بود که ارتباط مهدی هاشمی و همکاران او با بیت شما در شرایطی که همه مسؤولان و دوستان و خطوط سیاسی وفادار انقلاب با آنان مخالفت می‌کنند ممکن است چندان به مصلحت شما نباشد. جناح‌های سیاسی موجود، دفتر تبلیغات، جامعه مدرسین و... حتی آقای هاشمی رفسنجانی نیز به این رابطه خوشبین نیستند؛ منتظری پرسید آقای هاشمی هم؟ پاسخ دادم آری! ایشان بسیار محکم گفت همه آنها بیخود می‌گویند. من به او اطمینان دارم، من او را از کودکی می‌شناسم. با ما هم‌پیمان بود و با محمد ما بود و از شما چه پنهان که من به اینها کمک می‌کنم تا سلاح بخرند». تعصب عجیب منتظری البته محدود به خاطرات ری‌شهری نیست و مرحوم مهدوی‌کنی نیز در این باره نقل می‌کند: «مرحوم آقای ربانی‌املشی که در آن زمان دادستان کل بود و بنده که در کمیته بودم و نیز جناب آقای طاهری‌خرم‌آبادی که نماینده امام در سپاه بودند، درباره جریانات سید مهدی شواهدی داشتیم؛ بویژه آقای ربانی که شواهد مکتوب هم داشتند. ما یک روز وقت گرفتیم و در قم خدمت آقای منتظری رفتیم. آقای ربانی بقچه‌ای پر از اسناد به همراه آورده بود. من آنچه را از حدسیات و شواهد داشتم بیان کردم. آقای طاهری و همچنین آقای ربانی هم چیزهایی را مطرح کردند ولی اسناد فوق برای آقای منتظری مقبول واقع نشد و می‌گفتند اینها برای من حجت نیست. ایشان گفتند من سیدمهدی را آدم درستی می‌دانم، او را فردی سودمند و مفید می‌شناسم. آقای ربانی گفتند شما این مدارک را مطالعه کنید، ما اینجا می‌گذاریم. گفتند باشد تا من مطالعه کنم ولی باز مثل اینکه برای ایشان یقین حاصل نشد».

در نهایت با کشف یکی از خانه‌های تیمی مهدی هاشمی در ۲۰ شهریور ۶۵ با اقلام متعدد غیرقانونی مواد منفجره، پودر اکلیلی سرطانزا، سیانور، اسلحه و... پرونده شخص مورد حمایت منتظری وارد مرحله تازه‌ای شد. اعتراف مسؤول خانه تیمی به تعلق این منزل به نهضت‌های آزادی‌بخش که زیر نظر مهدی هاشمی و با حکم آیت‌الله منتظری اداره می‌شد، پرونده مهدی هاشمی را بیش از پیش تبدیل به پرونده‌ای با اهمیت کرد اما برخلاف آنچه پیش‌بینی می‌شد حتی این مورد هم باعث عقب‌نشینی آیت‌الله نشد و وی در واکنشی عجیب به گفته ری‌شهری مدعی شد: «چرا بدون حضور صاحبخانه، خانه یادشده را تخلیه کرده‌اید؟ چرا خطبازی می‌کنید؟ ساواک هم اینطوری نمی‌کرد، چرا ضعیف‌کشی می‌کنید؟» و بعد افزودند «برای صدور انقلاب سلاح، مواد منفجره و جعلیات ضروری است».

■ **عیان شدن اختلاف**

پس از شناسایی و تخلیه خانه تیمی مذکور، ری‌شهری در نامه‌ای به امام خمینی(ره) پیشنهادی قابل تامل را به ایشان می‌دهد. وی در بخشی از آن نامه می‌نویسند: «پیشنهاد اینجانب در این زمینه این است که چون جناب آقای منتظری مسؤولیت این جریان را پذیرفته‌اند متهم آزاد شود». اما امام(ره) در جوابی قاطع خطاب به ری‌شهری می‌نویسد: «این پیشنهادها درست نیست، او مجرم است باید مجازات شود، بلکه همه کسانی که در این باره مرتکب خلاف شده‌اند مثل مهدی هاشمی باید دستگیر شوند». اما این پایان ماجرا نبود و امام(ره) در نامه‌ای به مورخه ۱۲مهر ۶۵ به آیت‌الله منتظری و یادآوری جایگاه والای ایشان، این مساله را یادآور می‌کند که ادامه حمایت‌ها از مهدی هاشمی و اخلال در روند بررسی پرونده‌اش منتج به چه نتایجی می‌شود. در بخشی از این نامه آمده است: «آنچه از شما می‌خواهم، در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است، باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش است، قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند، محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تاسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌هاست که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می‌دهید. و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت کنید، پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواسته لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است، نخورد. آزادی بی‌رویه چند صد نفر منافق به دستور هیاتی که رقت قلب و حسن ظن‌شان واقع شد، آمار انفجارها و ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است؛ ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان». در چنین وضعیتی و در حالی که مهدی هاشمی سرانجام در ۲۰مهرماه ۶۵ خود را به وزارت اطلاعات معرفی کرد، در نهایت منتظری بنا بر تهدید پیشین خود مبنی بر اینکه اگر از سوی امام(ره) تحت فشار قرار گیرد حساب خود را از نظام جدا می‌کند، برای مدتی قهر و درس و ملاقات‌هایش را تعطیل کرد. در چنین شرایطی و پس از آنکه مهدی هاشمی پذیرفت در مصاحبه‌ای شرکت و اقرار به بخشی از اقدامات کند، در این میان زمانی که امام(ره) نوار ویدئویی مذکور را دید به مسؤولان وزارت اطلاعات فرمودند: «اگر این نوار را هم برای آقای منتظری بگذارید باز هم قبول نخواهد کرد و خواهد گفت این اعترافات را بر اثر فشار و شکنجه از او گرفته‌اید».

پرونده مهدی هاشمی هرچقدر که جلوتر می‌رفت، اختلافات نیز بالاتر می‌گرفت و زمینه‌های جدایی منتظری بیش از پیش عیان می‌شد. در چنین شرایطی و ضمن آنکه منتظری در موضعی عمومی خطاب به امام(ره) اعلام داشته بود که «دستور فرمایید که جرائم و اتهامات سیدمهدی هاشمی و افراد مرتبط با وی بدون اغماض و به کمال دقت مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ ما بلغ رسیدگی شود» در نامه‌ای به امام(ره) معترض می‌شود «ضربه‌ای که به اسم حضرت عالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من و بیت من زده شد از همه ضرباتی که که آخوندهای مخالف در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و می‌زنند بیشتر بود و فشار روحی که در این مدت متحمل شدم و به خاطر خدا و اسلام و انقلاب و حفظ حرمت حضرت عالی صبر کردم از همه زندان‌ها و تبعیدها و کتک‌های زمان شاه کوبنده‌تر بود... شنیده شده فرموده‌اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند. البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم». مجموعه این اتفاقات منجر به آن شد تا سرانجام نوع مواجهه مرحوم منتظری با جرائم اثبات شده مهدی هاشمی او را در مقابل رهبری نظام قرار دهد و به گفته فرزندش تبدیل به مهم‌ترین نقطه ضعف سیاسی عمر وی در نوع مواجهه با بحران‌ها شود. هرچند مساله مهدی هاشمی تنها مساله حیات سیاسی منتظری نبود اما می‌توان آن را از محوری‌ترین ابعاد بالا گرفتن اختلافاتش با امام(ره) و ایستادن مقابل ایشان دانست.

از آنجا که ساده‌لوح هستید...

نامه بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی در ششم فروردین ماه سال ۱۳۶۷ را می‌توان از مشهورترین نامه‌ها و البته آخرین مواضع امام(ره) پیش از ارتحال‌شان دانست؛ نامه‌ای که چنانچه به آن اشاره شد پس از فراز و نشیب‌های فراوانی که میان ایشان و مرحوم منتظری رخ داد صادر شد. نکته حائز اهمیت پیرامون نامه مذکور را می‌توان تلاش‌های فراوان برای عدم انتشار عمومی از سوی برخی مسؤولان سیاسی وقت دانست؛ نامه‌ای که صراحت لهجه و عمق گلایه‌های امام(ره) نسبت به قائم‌مقامش باعث آن شده بود که انتشار عمومی‌اش در آن برهه حتی از جانب خود ایشان نیز به مصلحت دانسته نشود و سال‌ها بعد منتشر شود. شاید از جهاتی بتوان این نامه را خلاصه‌ای از تمام آنچه میان استاد و شاگردی گذشته است دانست؛ حکایتی از «ثمره عمر» استادی که حالا بابت مواضع شاگردش از خدا می‌خواهد که او را «و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد».

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برای‌تان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم؛ خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌های‌تان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مساله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینان متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برای‌تان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مساله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید- که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرت‌تان را خراب‌تر می‌کند- با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم، دیگر خود دانید:

۱ـ سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.

۲ـ از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳ـ دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴ـ نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید؛ ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان- روحی له الفداء- و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید، خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمک‌تان کند.

والله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیلکرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر اینگونه کارهاتان را ادامه دهید، مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. والله قسم، من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم، من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم: من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم.

من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم؛ من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام؛ سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او؛ از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام.

یکشنبه ۶۸/۱/۶

روح‌الله الموسوی الخمینی